



# در آستانه ورود نسلی تازه آنچه مدرسه به من آموخت

مهسا قربانی



کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، مشاور متوسطه اول و دوم

ببیند. سخت نیست؛ مثل خودمان که بعضی وقت‌ها زورکی می‌خندیم، اما آن پشت چیزهای دیگری است.

## معنا را جدی بگیریم

نوجوان امروزی دنبال معناست؛ حتی اگر خودش دقیقاً معنا را نداند. وقتی برایش تاریخ درس می‌دهم، بیشتر از تقویم، از تجربه می‌گویم. می‌پرسم: «اگر تو آن روز در خیابان بودی، چه می‌کردی؟ اگر باید تصمیم می‌گرفتی، کدام طرف می‌ایستادی؟» این سؤال‌ها آن‌ها را شریک درس می‌کند، نه صرفاً شنونده. نوجوان امروز اگر سهمی در روایت نداشته باشد، خیلی زود حوصله‌اش سر می‌رود. در کلاس‌هایم بارها دیده‌ام، اگر موضوعی به خودش‌ان ربط پیدا کند، با شوق واردش می‌شوند. اما کافی است احساس کنند چیزی بی‌ربط است، یا تو فقط آمده‌ای از روی کتاب بخوانی. آن وقت ذهنشان در کسری از ثانیه پر می‌کشد. یک‌بار یکی از بچه‌ها گفت: «خانم، کاش می‌گفتید این‌ها به درد کجای زندگی‌ام می‌خورد؛ شاید بیشتر گوش می‌دادم!» راست می‌گوید. باید او را با معناها و به‌دردیخوهای زندگی آشنا می‌کردم، نه ترتیب سلسله‌های تاریخی پشت هم!

چیزی که از نسل آلفا یاد گرفتم، این بود که بیشتر از هر نسل دیگری نسبت به «اصالت» حساس است. آن‌ها بو می‌کشند و زود می‌فهمند که حرف‌های واقعی هستند یا از سر اجبار و اقتضای کلاس درس. معلمی که خودش را سانسور می‌کند، یا می‌کوشد نقش معلم خوب را بازی کند، برای آن‌ها مثل صدای پس‌زمینه می‌شود. اما معلمی که بلد است اشتباهش را بپذیرد، از تجربه‌های زیسته‌اش بگوید، یا حتی فقط با احترام گوش کند، کم‌کم در گوشه ذهنشان جا باز می‌کند. در کلاس‌هایم باید «لحظه‌های غیردرسی» را جدی گرفت؛ همان دقیقه‌هایی که دانش‌آموزی درباره یک ویدئو، یک بازی یا یک «روند» صحبت می‌کند. این‌ها فرصت‌اند، نه مزاحمت. نوجوانی که حس می‌کند معلمش به

شانزده سالی است که در مدرسه‌ام؛ در کلاس‌ها، راهروها، اتاق مشاوره و گاهی حتی در سکوت خسته‌کننده زنگ‌های آخر. همه این لحظه‌ها را تجربه کرده‌ام. طی این سال‌ها با نسل‌های متفاوتی از نوجوانان سروکار داشته‌ام، اما نوجوانان امروز، یعنی همان‌ها که به نسل آلفا معروف‌اند، چهره متفاوتی دارند؛ نه فقط از نظر سبک لباس یا علاقه‌مندی‌ها، که از لحاظ شناختی، نیازها و رابطه با جهان، متفاوت هستند.

نسل آلفا یعنی همان نوجوانان ۱۳ تا ۱۵ ساله مدرسه‌های ما که **مارک مک‌کرایندل**، جامعه‌شناس استرالیایی، نخستین بار این نسل را چنین نام‌گذاری کرد: «نخستین نسلی است که از بدو تولد در محیطی کاملاً دیجیتال رشد کرده است.» کودکان این نسل از نوزادی رایانک (تبلت) دیده‌اند و از کودکی با الگوریتم‌های یوتیوب، اینستاگرام و بازی‌های برخط آشنا هستند. این موضوع فقط یک ویژگی فنی برای این نسل نیست. نوجوان آلفا در معرض محتواهای بی‌پایان، گزینه‌های بی‌انتهای و محرک‌های دائمی قرار دارد. نتیجه آن می‌شود: **تمرکز کوتاه‌تر، نیاز شدیدتر به تنوع و**

## حساسیت بیشتر به اصالت.

این نسل زیر بار محتوا دفن شده است. اطلاعات زیاد دارد، اما معنا کم. دیده‌ام چطور این نوجوانان با یک جمله، با یک «نگاه جدی»، یا با یک رفتار حساب‌نشده معلم، تا مرز فروپاشی می‌روند. پوستشان نازک‌تر شده است؟ شاید! اما تقصیر آن‌ها نیست. آن‌ها با دنیایی طرف هستند که سنگین‌تر از سنبال ساخته شده و شتاب روی دیگر این زندگی است. گاهی لازم است به‌جای پرسیدن نمره، حال دل پرسید. بارها شده است که دلیل درس‌نخواندن دانش‌آموز، نه بی‌علاقگی، که بی‌خوابی شبانه‌اش بوده باشد. یا اضطرابی که از دعای پدر و مادرش به دل دارد. معلم اگر بخواهد واقعا تأثیر بگذارد، باید بلد باشد پشت رفتارها را بخواند؛ لایه زیر خنده‌ها را



نوجوان آلفا در معرض محتوای بی‌پایان، گزینه‌های بی‌انتهای و محرک‌های دائمی قرار دارد



دنیای او احترام می‌گذارد، در برابر درس هم کمتر مقاومت خواهد کرد.

### از فاصله نترسید، اما بی‌خبر نمانید

این نسل فرق دارد. نگران نباشید اگر نمی‌توانید با همه ترندهای اینستاگرامی یا اصطلاحات عجیبشان هم‌قدم شوید! قرار هم نیست شبیه آن‌ها شوید؛ کافی است از آن‌ها عقب نمانید.

گزارش سال ۲۰۱۹ «رسانه عقل سلیم»، متعلق به سازمان غیرانتفاعی آمریکا که در حوزه سواد رسانه برای والدین و نوجوانان فعالیت می‌کند، نشان می‌دهد نوجوانان بیش از چهار ساعت از زمان روزانه خود را در فضای مجازی صرف «تماشا» می‌کنند. همین موضوع باعث شکل‌گیری نوعی انفعال پنهان شده است. اگر مدرسه و به‌ویژه ما معلم‌ها نتوانیم برای نوجوانان تجربه‌ای «درگیرکننده» داشته باشیم، آن‌ها ترجیح می‌دهند تماشاچی باقی بمانند و از ما دورتر شوند.

راستش مدرسه برای من هیچ‌وقت فقط یک ساختمان نبوده، یک جهان بوده است. نه آن زمانی که خودم پشت میزها می‌نشستم و با عشق به مدرسه می‌رفتم، نه حالا که این سمت می‌زنم. جهانی که در آن، سال‌ها با نوجوان‌هایی زندگی کرده‌ام که هر کدامشان قصه‌های داشته‌اند؛ نوجوان‌هایی که گاهی در سکوتشان فریاد بود و گاهی پشت خنده‌هایشان ترسی پنهان بود. حالا که بیش از ۱۶ سال از آن روزهای آغازین گذشته است، معلم‌هایی را می‌بینم که تازه قدم به این جهان می‌گذارند؛ آن‌ها که چشم‌هایشان پر از امید و دست‌هایشان پر از برنامه است. خواستم چیزی برایشان بنویسم؛ نه از سر دانایی که از دل تجربه‌هایم. برای معلم‌هایی که با شوق، با فشار روانی (استرس)، با طرح درس‌هایی مرتب

و ذهن‌هایی که می‌خواهند تأثیرگذار باشند. با خودم می‌گویم: «کاش بدانند معلمی بیشتر از هر چیز صوری است. گاهی باید بگذاری زمان کار خودش را بکند. گاهی باید بدانی همه‌چیز قرار نیست امروز نتیجه بدهد. بعضی نگاه‌ها و بعضی جمله‌ها، سال‌ها بعد جوانه می‌زنند.»

مدرسه برای من هنوز همان جهان است؛ جهانی با صداهای بلند، با سکوت‌های سنگین و با چشم‌هایی که دنبال معنا می‌گردند. اگر قرار است معلم شویم، باید بلد باشیم در این جهان راه برویم؛ نه فقط درس بدهیم. باید بپذیریم بیشتر از آنکه یاد بدهیم، یاد بگیریم. من یاد گرفتم که همه‌چیز در مدرسه از همان لحظه ورود شروع می‌شود. نه از محتوا که از رابطه. از اینکه آیا وقتی وارد کلاس می‌شوی، کسی احساس می‌کند دیده می‌شود یا نه. بارها شده بود، شاگردی فقط به‌خاطر اینکه اول سال اسمش را درست تلفظ کردم، تا آخر سال ارتباطش را با من حفظ کرد. نکته کوچکی

است، اما در مدرسه هیچ چیز کوچک نیست. در پایان این سال‌ها هنوز هر بار که صدای زنگ را می‌شنوم، حس می‌کنم دارم وارد جهانی می‌شوم که هر روز چیز تازه‌ای از آن یاد می‌گیرم. شاید راز معلمی همین باشد: معلم بودن یعنی هر روز یاد گرفتن چیزی تازه؛ به‌خصوص وقتی طرف حساب نوجوانی است که قرار است دنیای آینده را بسازد.

#### منابع

1. Rideout, V., & Robb, M. B. (2019). The Common Sense Census: Media use by tweens and teens, 2019. Common Sense Media. 2. <https://www.commonsensemedia.org/sites/default/files/research/report/2019-census-8-to-18-full-report-updated.pdf>



**اگر قرار است معلم شویم، باید بلد باشیم در این جهان راه برویم، نه فقط درس بدهیم. باید بپذیریم بیشتر از آنکه یاد بدهیم، یاد بگیریم**